

زند و اف

چنگیز مولائی (دانشگاه تبریز)

بر بید عندلیب زند «باغ شهریار»
بر سرو زندواف زند «تخت اردشیر»
(منوچهری)

واژه‌های زندواف، زندباف، زندلاف، زندخوان و زنددان، در کتب لغت فارسی، هم به معنی «بلبل، فاخته، هزارستان» ضبط شده و هم در معنی «زردشتی، پیرو زردشت، امام و پیشوای زردشتیان» آمده است.^۱ از بررسی اقوال لغویون چنین مستفاد می‌شود که گویا معنی اصلی این ترکیبات «زردشتی، خواننده زند» بوده است و ظاهراً، به ملاحظه این‌که زند را مقریان خوش‌آواز می‌خوانده‌اند، بلبل را نیز زندخوان و زندلاف گفته‌اند. اطلاق زندخوان، زنددان بر زردشتیان، با توجه به اشتقاق این ترکیبات، کاملاً روشن است و، چنان‌که می‌دانیم، زند، جزء اول زندخوان و زنددان، بر ترجمه و تفسیر اوستا به زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی اطلاق می‌شود و بازمانده zand به معنی «شرح و گزارش» در فارسی میانه و آن نیز صورت تحوّل یافته zanti- به معنی «شناخت، معرفت» (مشتق از ریشه zan-، فارسی باستان dan- «دانستن») در زبان اوستایی است. اما استعمال زندواف و گونه‌های دیگر آن در معنی «بلبل و فاخته» تا اندازه‌ای عجیب می‌نماید و محتاج تحقیق و بررسی بیشتر است. پیداست که اتکای صرف بر قول لغت‌نویسان و

(۱) ← لغت فوس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران ۱۳۵۶، ص ۸۳؛ برهان قاطع، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲؛ فرهنگ آندراج، کتابخانه خیام، تهران ۱۳۳۵؛ فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء)، کتاب‌فروشی خیام، تهران ۱۳۵۵. برای آگاهی از اقوال دیگر لغت‌نامه نویسان، ← لغت‌نامه دهخدا.

قبول این که خوش آواز بودن زندخوانان و شباهت لحن آنان با صوت بلبل وجه استعمال این لفظ در معنی مذکور شده است، در حقیقت، نوعی پرهیز از مشکل رویارویی با شناخت معنی حقیقی (etymon) این واژه است. از سوی دیگر، هر اندازه که توضیح لغت‌نویسان در باب اشتقاق زندواف پذیرفتنی بنماید، باز نمی‌توان در صحت آن یقین داشت، بلکه قراین موجود آشکارا حاکی از آن است که قول لغویون در این باره مبتنی بر نوعی فقه‌اللغه عامیانه است.

این معنی را، سال‌ها پیش، استاد هنینگ، ضمن مقاله‌ای، نشان داده است که لغت زندواف (نیز زندباف، زندلاف) به معنی «بلبل و فاخته» در زبان فارسی از زبان سغدی گرفته شده است و صورت اصلی آن در زبان سغدی – هر چند که در متون موجود به کار نرفته است – *zndw/β «خواننده سرود و آواز» (قس 'zntw'ch 'mr'γ «مرغ آوازخوان، بلبل») بوده است. به قول هنینگ، جزء اول ترکیب، یعنی زند، از اصل سغدی zand (مأخوذ از اوستایی zanti-) به معنی «سرود، آواز» و جزء دوم آن، واف، که از لحاظ آوایی بهتر از گونه باف خصوصیات صوت β (دولبی سایشی) در زبان سغدی را حفظ کرده است، از ماده مضارع w'β «سخن گفتن» مشتق است.^۲ هنینگ درباره اجزای ترکیب بیش از این توضیح نداده و حتی گونه کهن تری را که واژه سغدی w'β می‌توانست از آن مشتق شده باشد مشخص نکرده است.

اگر توجیه ریشه‌شناختی هنینگ را درباره لغت سغدی zand بپذیریم، باید فرض کنیم که واژه اوستایی zanti- به معنی «ادراک، شناخت و معرفت» (قس maṭ.āzanti- «دربر دارنده تفسیر و گزارش»، -pou.āzanti «پرادراک، دارای شعور زیاد»)^۳ در زبان سغدی تحوّل معنایی یافته و در مفهوم «سرود و آواز» به کار رفته، در حالی که در زبان فارسی میانه، علاوه بر مفهوم عام خود، اختصاصاً در معنی «ترجمه و تفسیر اوستا به زبان فارسی میانه» به کار رفته است. این اشتقاق، هر چند می‌تواند مقبول باشد، چگونگی تحوّل zanti- از مفهوم «ادراک، شناخت و معرفت» به «سرود، آواز» را کاملاً توجیه نمی‌کند.

2) W. B. HENNING, "Sogdian Loan-Words in New Persian", BSOS, x, 1939, pp. 104-105.

۳) درباره این ترکیبات ←

C. BARTHOLOMAE, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin 1904, colls. 899, 1120; J. DUCHESNE-GUILLEMIN, *Les composés de l'Avesta*, Paris 1936, pp. 162, 192-3.

سال‌ها پس از انتشار مقالهٔ هنینگ، پروفیسور بیلی ضمن ارائهٔ اشتقاقی تازه برای واژهٔ سغدی *zand* ربط آن را با واژهٔ اوستایی *-zanda* محتمل دانست. این واژه در متون اوستایی، در یسن ۶۱ بند ۳ (نیز قس و نیداد ۱۸ بند ۵۵)، در کنار *-yātumant*، در عبارت *zandaṃča yātumat ṃča* به کار رفته است. بارتولومه آن را «نام یکی از دشمنان دین مزدیسنا، اهل رفض و بدعت» دانسته و با واژهٔ *zandīg* در متون پهلوی سنجیده است.^۴ شایان ذکر است که، در متن پهلوی مینوی خرد (فصل ۳۵ بند ۱۶-۱۷) نیز، اسم معنایی به صورت *zandīgih* در کنار *jādūgih* «جادوگری» استعمال شده است. هرچند شادروان دکتر تفصّلی در ترجمهٔ فارسی مینوی خرد این دو واژه را به ترتیب «زندیقی» و «جادوگری» ترجمه کرده است^۵، ولیکن مقایسهٔ این فصل از مینوی خرد با متن اوستایی یسن ۶۱، که در آنجا هم به مجموعه‌ای از گناهان و گناهکاران اشاره شده است، به صراحت نشان می‌دهد که فصل ۳۵ مینوی خرد تحت تأثیر متن اوستایی تدوین یافته است و، در نتیجه، معنی دقیق واژهٔ *zandīgih* مستلزم تبیین واژهٔ *-zanda* در متون اوستایی است. پروفیسور بیلی نخست بر آن بود که این واژه در متون اوستایی جزء آن دسته از لغاتی به شمار می‌رود که در دورهٔ ساسانیان با شکل و هیئت پهلوی یا فارسی میانهٔ خود وارد متون اوستایی شده است^۶؛ لیکن خود بیلی بعدها این نظر را رها کرد و— با توجه به این‌که واژهٔ مذکور در متن اوستایی همراه با *-yātumant* به معنی «جادوگر» به کار رفته و واژهٔ سغدی *zand* نیز «سرود و آواز» معنی می‌دهد— ریشه‌ای به صورت *-zand** به معنی «سرودن» در ایرانی باستان در نظر گرفت و واژهٔ *-zanda* را مشتق از همین ریشه دانست. به نظر بیلی، معنی اصلی *-zanda* «سراینده» بوده؛ سپس، با توسع معنایی، مفهوم «افسونگر» یافته است.^۷ هرگاه نظر بیلی دربارهٔ ریشهٔ *-zand* در ایرانی باستان محقق باشد، دو مسئلهٔ نسبتاً مبهم کاملاً روشن می‌گردد: نخست این‌که واژهٔ سغدی *-zand* «سرود، آواز» از همین ریشه مشتق است و با واژهٔ اوستایی *-zanti* «شناخت، معرفت» ربطی ندارد، دیگر این‌که واژهٔ *zandīgih* در متن پهلوی مینوی خرد، به احتمال

4) C. Bartholomae, *ibid.*, col. 1662.

۵) مینوی خرد، ترجمهٔ احمد تفصّلی، تهران ۱۳۶۴، ص ۵۲.

6) H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford 1971, p. 171.

7) *Ibid.*, Introduction to 1971 edition, p. x1.

قریب به یقین، با واژه اوستایی *zanda-* هم‌ریشه است و به سهولت می‌توان آن را، در کنار *jādūgīh*، «افسونگری، ساحری» معنی کرد. البته باید به یاد داشت که در فارسی میانه، به خصوص در کتیبه کر تیر، واژه دیگری به صورت *zandīg* برای اشاره به گروه مانویان به کار رفته است.^۸ این واژه، که در برهان قاطع به صورت *zandīg* ضبط و به صورت *zandīg* در مینوی خرد (فصل ۳۵ بند ۱۶) ربطی ندارد و احتمالاً نظر نیبرگ درباره اشتقاق آن از واژه اوستایی *zanti-* «شناخت، معرفت» صائب است.^۹

پیش از این، یادآوری شد که هنینگ درباره ماده مضارع *w'β-* در زبان سغدی توضیحی نداده است. استاد محترم خانم دکتر قریب، ضمن دو مقاله جداگانه، درباره این واژه اظهار کرده است: «ریشه ستاک حال *wāβ-* نامعلوم است و احتمال ضعیف دارد که با *gaub-* در دوران ماقبل ایرانی پیوند دوری داشته باشد».^{۱۰} تا آن جا که بر مبنای قواعد زبان‌شناسی تاریخی می‌توان داوری کرد، ارتباط لغت سغدی *w'β-* با ریشه *gaub-*، که احتمالاً با افزودن *-bh-* به ریشه هندواروپایی **ghcu-* ساخته شده است^{۱۱}، برخلاف حدس خانم قریب تقریباً غیرممکن است؛ زیرا، به تحقیق، در شاخه هندوایرانی، قرینه‌ای برای تبدیل صوت هندواروپایی *gh* به *w* یا *v* مشاهده نمی‌شود. نامعلوم بودن ریشه ماده مضارع *w'β-* در ایرانی باستان نیز با شواهد و گواهی‌های موجود چندان وفق ندارد؛ زیرا، در متون بازمانده از دوره باستان و نیز در برخی از گویش‌های ایرانی و حتی فراتر از محدوده زبان‌های هندوایرانی، قراینی وجود دارد که ما را در تشخیص اصل این ماده در ایرانی باستان یاری می‌کند. با توجه به این که *β* در سغدی متناظر است با *f* (و نیز *b*) در ایرانی باستان (قس *n'β* «مردم») > اوستایی *nāfā*؛ *'βsy'ws* «سرور، آقا» > اوستایی

۸) کتیبه کر تیر در کعبه زردشت، سطر ۱۰؛ ←

P. GIGNOUX, "Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes", *Corpus Inscriptionum Iranicarum*, London 1972, p. 38.

9) S. NYBERG, *A Manual of Pahlavi*, vol. II, Wiesbaden 1974, p. 229.

نیز ← مهرداد بهار، جستاری در فرهنگ ایران، فکر روز، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۶۳-۲۶۶.

۱۰) بدرالزمان قریب، «نظام فعل در زبان سغدی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۰، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۳۷۲)، ص ۱۱؛ همو، «بلبل سغدی»، چستا، سال ۱۲، شماره ۵، بهمن ۱۳۷۳، ص ۳۴۰.

11) R. G. KENT, *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven 1953, p. 182.

می‌توان فرض کرد که صورت کهن‌تر ماده مضارع $w'\beta$ در ایرانی باستان $*wāfyā$ بوده است. گونه اخیر نیز ممکن است با افزوده شدن پسوند ماده‌ساز $-ya$ به درجه قوی ریشه $*waf$ ساخته شده باشد. خوشبختانه، درباره ریشه $*waf$ در ایرانی باستان اطلاعات زیادی در دست است. معادل آن در زبان اوستایی به صورت vaf (ماده مضارع: $ufya$ با تبدیل va آغازی به u) به معنی «شعر سرودن، در سرود کسی را ستودن» دوبار در اوستای گاهانی (یسن ۲۸ بند ۳؛ یسن ۴۳ بند ۸) و دوبار نیز در اوستای متأخر (یشت ۱۳ بند ۵۰؛ یسن ۱۷ بند ۱۸) به کار رفته است. مشتقی از این ریشه نیز در اوستا به صورت $vafu$ به معنی «سخن، سرود، ستایش» دیده می‌شود که آن هم کاربرد گاهانی دارد (یسن ۲۹ بند ۶؛ یسن ۴۸ بند ۹). گذشته از شواهد اوستایی، این ریشه به دو صورت $wāyəm$ و $wāyəm$ در زبان پشتو به معنی «سخن گفتن» و به صورت $gwāfā$ در بلوچی به معنی «احضار کردن، دعوت کردن» باقی مانده و هم‌ریشه آن، بنا به اظهار مورگنشتیرن^{۱۳} به صورت $vabiti$ به معنی «خواندن، اغوا کردن» در اسلاوی کهن به کار رفته است که باک (Buck) آن را با لغات انگلیسی کهن $wēpan$ ، انگلیسی میانه $wepc$ ، انگلیسی نو $wcep$ «گریستن»؛ ژرمنی کهن $wufan$ ، ژرمنی میانه $wūefen$ ، گوتی $wōpjan$ ، نروژی کهن (ایسلندی کهن) $æpa$ «نالیدن، فریاد زدن» هم‌ریشه می‌داند^{۱۴}. هر چند وی برای واژه‌های مذکور ریشه هندواروپایی ارائه نمی‌کند، چنان که مان (MANN) اشاره کرده است، احتمالاً این واژه‌ها از گونه هندواروپایی $*uāblo$ به معنی «فریاد زدن، خواندن» مشتق‌اند^{۱۵}.

بارتولومه، ضمن یادداشتی ذیل ریشه اوستایی vaf ، اظهار می‌کند که این ریشه در اصل به معنی «بافتن» بوده؛ سپس، در گاهان و دیگر بخش‌های اوستا، تحول معنایی

12) I. GERSHEVITCH, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford 1954, p. 48; Cf. N. Sims-Williams, "Sogdian", in *Compendium Linguarum Iranicarum*, herausgegeben von R. Schmitt, Wiesbaden 1989, p. 178.

13) G. MORGENSTIERNE, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, p. 94.

14) C. B. Buck, *A Dictionary of Selected Synonyms in the Principal Indo-European Languages*, Chicago 1988, col. 1128-1129, no. 16.37.

15) S. E. MANN, *An Indo-European Comparative Dictionary*, Hamburg 1984/87.

یافته و در مفهوم «شعر سرودن» به کار رفته است.^{۱۶} کاربرد «بافتن» در معنی مجازی «شعر سرودن، آواز خواندن» در برخی از زبان‌های دیگر نیز مشاهده می‌شود؛ مثلاً واژه یونانی *hymnos* (انگلیسی hymn) به معنی «شعر و سرود» به احتمال زیاد مأخوذ از ریشه‌ای به معنی «بافتن» است (قس سنسکریت *syūman* «نخ»، انگلیسی *seam* و *sew*^{۱۷}) یا ریشه *zaqar*، در آرامی، اصلاً به معنی «بافتن» بوده، سپس، به معنی «سخن گفتن، ذکر خواندن» به کار رفته است.^{۱۸} شاید کاربرد ترکیباتی نظیر «دروغ بافتن» در زبان فارسی و یا *to weave a poem* در زبان انگلیسی مولود همین تحول معنایی باشد. لیکن بعید می‌نماید که، از لحاظ ریشه‌شناسی، بین «بافتن» در زبان فارسی و ریشه *vaf-* در زبان اوستایی رابطه‌ای وجود داشته باشد. ظاهراً، علاوه بر ریشه *vaf-* به معنی «سرودن» در ایرانی باستان، ریشه دیگری به صورت **waf-* «بافتن» مأخوذ از هندواروپایی **uebh-* وجود داشته و فعل مضارع سوم شخص مفرد *vāyati* (از ریشه *u-* «بافتن») در هندی باستان، که بارتولومه آن را با ریشه اوستایی *vaf-* «سرودن» مقایسه می‌کند، معادل همین ریشه بوده است.^{۱۹} (نیز بسنجید با اوستایی *ubdaēna-* «پارچه‌ای، از جنس پارچه»، مشتق از **ubda-* صفت مفعولی از ریشه هندواروپایی **uebh-*؛ هندی باستان *ūr̥ṇa-vābhya-* «تارتن، عنکبوت»^{۲۰}). از همین ماده مضارع **wāfa-*، در پهلوی اشکانی *wf-* «بافتن»^{۲۱} و در فارسی دری «باف» و صفت مفعولی **wāfta-*، در فارسی «بافت» (مصدر: «بافتن») باقی مانده است.^{۲۲}

از مجموع مطالب یادشده، به خوبی معلوم می‌شود که واژه زندوفا (نیز زندباف و زندلاف) به معنی «بلبل، فاخته» از زبان سغدی وارد زبان فارسی شده است و، از نظر ریشه‌شناسی، به «زندخوان، زنددان» به معنی «خواننده و داننده زند (اختصاصاً گزارش نامه اوستا)» ربطی ندارد. لیکن، از دیرباز، گویندگان متقدم ما این ترکیبات را به جای هم و با معانی مشابه به کار برده‌اند، چنان‌که در دو بیت زیر واژه زندباف (به جای زندخوان) در

16) C. Bartholomae, *ibid.* col. 1346.

17) W. W. Skeat, *An Etymological Dictionary of the English Language*, Oxford 1963, p. 284.

18) E. Herzfeld, *Zoroaster and His World*, vol. 1, Princeton 1947, pp. 245-246.

19) C. B. Buck, *ibid.* col. 409-410, no. 6.33. 20) C. Bartholomae, *ibid.*, col. 401.

21) M. Boyce, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Leiden 1977, p. 91.

۲۲) قس محسن ابوالقاسمی، ماده‌های فعل‌های فارسی دری، قفقوس، تهران ۱۳۷۳، ص ۳۵.

معنی «زردشتی» و واژه زندخوان (به جای زندواف) در معنی «بلبل و فاخته» استعمال شده است:

زندواف از بهشت نامه زند در شب آورد و خواند حرفی چند (نظامی)
در آن میان که وداع گل و بنفشه کنی خبر ز ناله زارم به زندخوان برسان
(کمال‌الدین اسماعیل)

و گاه، در یک بیت، با معانی همسان به کار رفته‌اند:

زندوافِ زندخوان چون عاشقِ هجرآزمای دوش بر گلبن همی تاروز ناله‌ی زار کرد (فرّخی)
بلبلِ شیرین‌سخن بر جَوُزُبُنِ راوی شود زندبافِ زندخوان بر بیدبُنِ شاعر شود (منوچهری)
احتمالاً، در التباس و هم‌امیغی معانی این ترکیبات، دو عامل دخیل بوده است: یکی
مشابهت آوایی بین اجزای اول زندواف و زندخوان و کاربرد مجازی «بافتن» در معنی
«سخن‌گفتن» و دیگری رابطه بلبل با زبان پهلوی و زند و پازند در سنت ادبی:
نگه کن سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن‌گفتنِ پهلوی (فردوسی)
بر گلِ نو زندواف مطربی آغاز کرد خواند به الحانِ خوش نامه پازند و زند (سوزنی)
بلبل به شاخ سرو به گلبانگِ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی (حافظ)
ظاهراً، مورد اخیر سابقه کهن‌تری دارد، چنان‌که در متون ودایی هم‌آواز روحانیان
(kāravaḥ) در ستایش ایزدان به صوت پرندگان خوش‌آواز تشبیه شده است.^{۲۳}

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

23) J. Gonda, *Selected Studies*, vol. II, Sanskrit Word Studies, Leiden 1975, p. 286.

ذکر این مورد را مدیون استاد دانشمندم جناب آقای دکتر سرکارانی هستم.